

بررسی و تفسیر منع استناد به اصل تأخر حادث در راستای ارث بری غرق شدگان و زیر آوار رفتگان با مذاقه در بیان اقوال فقهای امامیه

(تاریخ دریافت ۱۴۰۲/۰۲/۱۵، تاریخ تصویب ۱۴۰۲/۰۴/۱۰)

حضرت حجت الاسلام والمسلمین دکتر احمد مرادخانی^۱

سید علی محمد حسینی نسب

چکیده

علمای حقوقی در مباحث متعددی همچون بحث ارث به اصل تأخر ارث در خصوص غرق شدگان و زیر آوار رفتگان استناد کرده اند. استفاده صحیح از این اصل منوط به تشخیص ماهیت آن و حجیت آثار مترتب بر آن، می باشد. هر چند برخی این اصل را فاقد اعتبار یا از مصادیق اصل عدم دانسته اند، اما تطبیق آن بر قاعده استصحاب به صواب نزدیکتر است. از آنجا که در این اصل، گاهی از اوقات، تأخر در اجزاء زمان و گاهی از اوقات تأخر نسبت به حادثه دیگر اثبات می شود، با توجه به عقلی بودن عنوان تأخر نسبت به استصحاب عدم حادث، اشکال مثبت بودن این اصل مطرح شده است. همچنین گفته شده این تأخر با اصل عدم تقدم حادثه مسبوق، معارض و نهایتاً فاقد اعتبار شرعی است. در همین راستا بر آن شدیم تا به بررسی اصل تأخر ارث در خصوص غرق شدگان و زیر آوار رفتگان و کاربرد آن در حقوق موضوعه با روش توصیفی - تحلیلی بر پایه اطلاعات کتابخانه‌ای بپردازیم. یافته های تحقیق نشان میدهد قدر متیقن اصل تأخر ارث در خصوص غرق شدگان و زیر آوار رفتگان، ترتب احکام عدم حدوث تا قبل از زمان یقین به حدوث و ترتب احکام حدوث از زمان علم به حدوث است. همچنین اصل تأخر ارث در خصوص غرق شدگان و زیر آوار رفتگان به شکل نسبی معنا ندارد و تنها تأخر به شکل مطلق قابل اجراست ولیکن زمانی که نتیجه این اصل در کنار علم به اجزاء دیگر قرار بگیرد، موضوع حکم شرعی، براساس فهم عرفی احراز میگردد و به نحوی تأخر ثابت می شود؛ اماره بودن استصحاب، پذیرش لوازم استصحاب حتی در فرض اصل عملی بودن و بنای بر ترکیب در موضوعات احکام، مویدهایی برای اثبات تأخر میباشند. بنابراین ماده ۸۷۴ قانون مدنی مطابق شرع و قول مشهور فقهای متقدم است هر چند استثنای مواردی همچون تصادم که اقتضاء برای بقا در آنها مسلم نیست، در این تحقیق مورد تأکید قرار گرفته است.

واژگان کلیدی: اصل تأخر ارث، اصل تأخر، غرق شدگان و زیر آوار رفتگان، استصحاب، اصل مثبت، اصل عملی، اماره.

بخش اول: کلیات

بند اول: تحلیل و شناخت اولیه موضوع

یکی از اصول و قواعد مهمی که امروزه بین فقهاء و علمای حقوق رواج دارد، اصل تاخر ارث در خصوص غرق شدگان و زیر آواررفتگان یا اصل تاخر ارث در خصوص غرق شدگان و زیر آواررفتگان می باشد. در موارد متعددی از مسائل فقهی و حقوقی از این اصل استفاده شده است، لذا واکاوی ماهیت این اصل و بررسی احکام و آثار مترتب بر آن، دارای اهمیت فراوانی می باشد. مقصود از کلمه حادث، هر چیزی است که در عالم واقع شود و از حالت نیستی خارج شود و تحقق پیدا کند پس مقصود از حادث، امری است که در عالم خارج به وجود آمده است و حادث در برابر معدوم به کار رفته است. سید مرتضی نیز در تبیین معنای حادث می نویسد: ”هو الموجود بعد العدم. بعد از اینکه امری در عالم خارج واقع شد و یقین به تحقق آن حاصل شد، از دو جهت ممکن است برای فقیه اهمیت پیدا کند یکی تقدم و تاخر زمانی امر حادث است و دیگری تقدم و تاخر امر حادث نسبت به یک حادث دیگر. پس به اعتبار اول، تاخر امر حادث، براساس خود ذات زمان و به عبارتی قطعات زمان اهمیت دارد که از آن به اصل تاخر ارث در خصوص غرق شدگان و زیر آواررفتگان به شکل مطلق نام برده می شود و به اعتبار دوم، تاخر یک امر حادث نسبت به حادث دیگر مورد توجه است که از آن به اصل تاخر ارث در خصوص غرق شدگان و زیر آواررفتگان به شکل نسبی تعبیر می شود. پس اگر فرض شود موت دو شخص به نام مجید و تقی که از یکدیگر ارث می برند برای ما محرز و معلوم باشد، تاخر را می توان یکبار به اعتبار اجزاء زمان لحاظ کرد یعنی اینکه اگر شک کنیم مجید ساعت امروز مرده یا دیروز، بنا را بر تاخر می گذاریم، و یکبار هم به اعتبار حادث دیگر (یعنی مرگ تقی)، یعنی اگر شک کنیم مرگ مجید مقارن یا متقدم یا متاخر نسبت به مرگ تقی است، بنا را بر تاخر موت او نسبت به مرگ تقی می گذاریم. در بحث اصل تاخر ارث در خصوص غرق شدگان و زیر آواررفتگان مهمترین چالش در خصوص موارد استعمال آن و اعتبار آن به لحاظ مثبت بودن می باشد؛ لذا مهم ترین سوالات این تحقیق عبارتند از: مقصود از اصل تاخر ارث در خصوص غرق شدگان و زیر آواررفتگان چیست؟ آیا اصل تاخر ارث در خصوص غرق شدگان زیر آواررفتگان حادث، شامل تاخر اضافی و نسبی نیز می شود؟ طبق

نظریه عدم اعتبار اصل مثبت، آیا اصل تاخر ارث در خصوص غرق شدگان و زیرآواررفتگانمی تواند، تاخر را اثبات کند؟ در این تحقیق براساس روش اجتهادی مقبول در فقه امامیه، استدلالها ارزیابی و آراء فقهاء مورد توجه قرار خواهد گرفت. این بحث در تشخیص حکم در موارد فقهی که تقدم و تاخر اجزاء موضوع حکم دارای اهمیت است به شکل مستقیم کاربرد خواهد داشت که یک از مصادیق بارز آن بحث ارث در موارد تقدم و تاخر شرائط یا زمان فوت متوارثین می باشد. اصل تاخر ارث در خصوص غرق شدگان و زیرآواررفتگان از فروعات مبحث استصحاب است که در بسیاری از ابواب فقه کاربرد دارد. از جمله در دعاوی حقوقی همان طور که قانون مدنی در بسیاری از مواد قانونی به آن استناد شده است. که دو صورت دارد: اگر تاریخ حدوث یکی از دو امر معلوم و تاریخ دیگری مجهول است. در این مورد با اعمال اصل تاخر ارث در خصوص غرق شدگان و زیرآواررفتگان، می گوئیم آن امری که تاریخ حدوث آن مجهول است بعد از آن دیگری (که تاریخ حدوث آن معلوم است) است. چنانکه ماده ۸۷۴ قانون مدنی می گوید: «اگر اشخاصی که بین آنها توارث باشد بمیرند و تاریخ فوت یکی از آنها معلوم و دیگری از حیث تقدم و تأخر مجهول باشد فقط آنکه تاریخ فوتش مجهول است از آن دیگری ارث می برد. و در صورتی که تاریخ حدوث هیچ یک از دو امر معلوم نباشد، اصل تاخر ارث در خصوص غرق شدگان و زیرآواررفتگان در هریک با اصل تاخر ارث در خصوص غرق شدگان و زیرآواررفتگان در دیگری معارضه می کند، و در این حالت هر دو ساقط می گردند. مثلاً هرگاه پس از تحقق هبه، واهب از هبه رجوع کند و درخواست استرداد مال موهوب را بکند، و متهم مدعی گردد که قبل از رجوع تغییری در عین موهوبه حاصل شده است. و براساس ماده «۸۰۳» قانون مدنی واهب حق رجوع ندارد و واهب دفاع کند که تغییر پس از رجوع او حاصل شده است و تاریخ رجوع و تاریخ تغییر مجهول باشد، دادرس خواهان را محکوم به بی حقی می کند، زیرا اصل تاخر ارث در خصوص غرق شدگان و زیرآواررفتگان در دو طرف جاری و ساقط می گردد در نتیجه تغییر مورد هبه پس از رجوع ثابت نمی شود و هبه به حال خود باقی می ماند. اصل تاخر ارث در خصوص غرق شدگان و زیرآواررفتگان شبیه استصحاب عدمی بوده و از فروعات مبحث استصحاب است.

بند دوم: سوالات مطروحه پژوهش**الف) سوال اصلی**

اصل تاخر ارث در خصوص غرق شدگان و زیرآواررفتگان در حقوق چه جایگاهی دارد؟

ب) سوالات فرعی

مقصود از اصل تاخر ارث در خصوص غرق شدگان و زیرآواررفتگان چیست؟

آیا اصل تاخر ارث در خصوص غرق شدگان و زیرآواررفتگان، شامل تاخر اضافی و نسبی می‌شود؟

بند دوم: فرضیه های مطروحه پژوهش**الف) فرضیه اصلی**

در حقوق موضوعه، درمباحث متعددی همچون بحث ارث به اصل تاخر ارث در خصوص غرق شدگان و زیرآواررفتگان استناد می‌شود

ب) فرضیات فرعی

مقصود از اصل تاخر ارث در خصوص غرق شدگان و زیرآواررفتگان، اثبات تأخر زمانی امر حادث می‌باشد.

اصل تاخر ارث در خصوص غرق شدگان و زیرآواررفتگان، شامل تاخر اضافی و نسبی نیز می‌شود

بند سوم: روش انجام پژوهش

مراد از روش پژوهش، این است که مشخص کنیم چه روش تحقیقی برای بررسی موضوع پژوهش لازم است. انتخاب روش انجام تحقیق بستگی به هدفها و ماهیت موضوع پژوهش و امکانات اجرایی آن دارد. هدف از انتخاب روش تحقیق آن است که محقق مشخص نماید چه شیوه و روشی را اتخاذ نماید تا او را هرچه دقیق‌تر، آسانتر، سریع‌تر و ارزانتر در دست یابی به پاسخ‌هایی برای پرسش تحقیق کمک کند. روش تحقیق با توجه به دو ملاک تعیین و تقسیم می‌شود. اول: براساس هدف، دوم: براساس نحوه گردآوری داده‌ها. یکی از مهم‌ترین تقسیم‌بندی‌ها در روش تحقیق، تقسیم آن به دو روش کیفی و کمی است. وقتی محقق داده را گردآوری، استخراج و طبقه‌بندی کرد، به مرحله‌ی جدیدی از فرایند تحقیق گام می‌نهد که به مرحله‌ی تجزیه و تحلیل داده‌ها و استنتاج معروف است. در این مرحله از تحقیق، محقق با

استفاده از روشهای مختلف و با تکیه بر معیار عقل سعی می‌کند که اطلاعات و دادهها را در جهت آزمون فرضیه و ارزیابی آن مورد استفاده قرار دهد. شیوهی تجزیه و تحلیلی کمی که به روش تجزیه و تحلیل آماری نیز شهرت دارد، در مورد اطلاعات و دادههای کمی که کار می‌رود. تحلیلی از این روشهای آماری برای تجزیه و تحلیل آنها ضرورت می‌یابد. استفاده از روشهای آماری با توجه به نوع و روش تحقیق و هدف محقق متفاوت است و از روشهای ساده و اولیه‌ی آماری تا روشهای پیچیده را شامل می‌شود. تحلیلی کمی در دو سطح انجام می‌شود سطح توصیف و سطح تبیین. بنابراین تحلیلی کمی توصیفی داریم و تحلیلی کمی تبیینی. در سطح تحلیلی کمی، چگونگی توزیع دادههای تجربی هر یک از متغیرهای مستقل و وابسته، از طریق شاخصهای آماری مناسب بیان می‌شود. در سطح تحلیل تبیینی با علت سروکار داریم و رابطه‌ی علی میان متغیرها جستجو می‌شود. تحلیلی کمی یکی از روشهای استدلال تجربی در باب فرضیات علمی است. نتیجه‌ی تحلیلی کمی نیازمند تحلیل تئوریک است و حتی می‌توانیم آن را معناکاوی کنیم. روش پژوهش کمی را روشی دانسته‌اند که برای تبیین پدیدهها به اطلاعات قابل مقایسه متکی است و امر خاصی را در میان مصادیق متعدد بررسی می‌کند. در شیوهی تجزیه و تحلیل کیفی، جنبه‌ی آماری وجود ندارد، معیار و مبنای دیگری غیر از روشهای آماری باید برای تجزیه و تحلیل آنها به کار رود. این مبنا و معاری مشخصاً تفکر و استدلال و استفاده از روشهای منطقی است. در تحلیل کیفی، دادههای گردآوری شده از نوع دادههای کیفی هستند. البته باید توجه داشت که اگر محقق احساس کند روش آماری نتیجه‌ای داده که با عقل و منطق جور در نمی‌آید، باید نتایج روش آماری را کنار بگذارد و به عقل و منطق بها دهد. گفته شده که روش کیفی به واسطه‌ی موضوعی که برای شناخت بر می‌گزیند و به واسطه‌ی استفاده‌ی خفیف آن از ابزارهای رایج در تحقیق تجربی از روش کمی متمایز می‌شود. تعبیر پژوهش کیفی یک تعبیر عام است که شامل روشهای متنوع مطالعه‌ی پدیدههای اجتماعی در جایگاه اصلی، عادی و طبیعی آنها می‌شود، از دادهها مستغنی نیست، اما پس از استخراج دادهها به جای گذاشتن آنها به محک تحلیل آماری به تجزیه و ترکیب غیر مقداری آن مبادرت می‌کند. نای روش قاعدتاً به سراغ پدیدههایی می‌رود که بنا به ماهیت اندازپذیر نیستند و امور انسانی را با روشهایی مورد بررسی قرار

می‌دهد که از کدگذاری و جدول بندی نظام یافته می‌گریزد و به تفهم و درک از درون از یک سو و شناخت استقرایی و گاه قابل تعمیم محدود از سوی دیگر متکی است. تحقیقاتی از این دست، به توصیف نهادها، موقعیت‌ها و افراد خاص می‌پردازد و از مشاهدات آزمون گرا که می‌تواند به تحصیل داده‌های کمی دقیق و گسترده منجر شود و پایه و مایه‌ی روش آزمون و خطاست، کناره می‌گیرد. پیش فرض این تحلیل آن است که پدیده‌ها و کنش‌های اجتماعی افراد ماهتای معنادار هستند. به عبارت دیگر ذهنیت‌گرایی یعنی اهمیت دادن به فضای ذهنی گرانبازی در فهم امر اجتماعی و تلاش برای نفوذ در آن و درک معنایی که آنها خود به رفتار خود می‌دهند، مورد دفاع روش کیفی است. بنابراین در این روش محقق به جای منتزع کردن یک وجه خاص از موضوع تحقیق و بررسی آن در شرایط متفاوت و وارد کردن نتایج در دسته بندی‌های استاندارد، به گونه‌ای پویا و متکی به خلاقیت و توانایی‌های خاص خود، به برآورد و ارزیابی مجموعه‌ی یک پدیده‌ی خاص که در بستر طبیعی خود در یک دوره‌ی طولانی در حال تولد و تکامل است، می‌پردازد. در مشاهده‌ی کیفی، دغدغه‌ی اصلی محقق بی‌طرفی نیست، بلکه صمیمیت اتصال است که می‌تواند بار معنایی مشاهده را افزون کند. یک نکته در باب روش کیفی و کاربرد آن در علوم انسانی این است که این روش هم همانند روش کمی به دنبال توصیف یا تبیین پدیده‌های اجتماعی است، منتها در این راه به جای آزمون و تحلیل آماری داده‌ها، از تفسیر و تفهم و معنایابی سود می‌برد. به همین دلیل تبیین کیفی صرفاً یک تبیین علی نیست. به عبارت دقیق‌تر تبیین علی فقط یکی از انواع تبیین‌های کیفی است. هر چند برخی از محققان بر این باورند که وجود رابطه میان دو متغیر، به گونه‌ای دقیق در روش کیفی قابل آزمون نیست و این روش به سختی می‌تواند توقعات الگوی علی را برآورده سازد. به نظر این عده، روابط علی را به کمک یک طرح تجربی و به وسیله‌ی گروه شاهد و یا مشاهداتی که به قدر کافی تکرار شده باشد، می‌توان معلوم کرد. در حالی که روش کیفی به حسب تعریف، طرح تجزیه و تحلیل آماری را بر نمی‌تابد و بنابراین میان این دو باید به شکافی پرشدنی اقرار کرد. در مقابل عده‌ای دیگر بر این اعتقادند که روش کیفی بهتر می‌تواند به کشف ربط‌های علی راه برد زیرا این روش بازتر است و داده‌های غنی تری را جمع‌آوری می‌کند که متنوع و غیر منتظره‌اند و لذا برای کشف ناشناخته‌ها شانس بیشتری دارد.

روش تحقیق معمولاً توصیفی-تحلیلی است. در این روش محقق با نقل نظرات مختلف و طرح دیدگاههای مهم، نظر خود را بیان و به توضیح آن می‌پردازد. این نظر محقق می‌تواند مبتنی بر یکی از نظرات ذکر شده باشد و یا فقط از جهاتی با نظرات مذکور مطابقت نماید و یا اینکه نظر جدیدی باشد که با نظرات نقل شده به طور کلی متفاوت باشد. در خصوص روشهای جمع‌آوری اطلاعات به طور کلی دو روش وجود دارد: روش اسنادی (کتابخانه‌ای) و روش میدانی در روش اسنادی یا کتابخانه‌ای موضوع مطالعه سند و متن مکتوب است. در این روش محقق در پی مطالعه‌ی کتب، مقالات و مجلات، سایتها و سیستم‌های اطلاع‌رسانی رایانه‌ای و سایر اسناد مکتوب مانند نقشه و حتی تصویر و فیلم می‌باشد. در همین راستا پژوهش حال حاضر با هدف بررسی اصل تاخر ارث در خصوص غرق شدگان و زیرآواررفتگان و کاربرد آن در حقوق موضوعه، از نوع نظری (نوعی پژوهش بنیادی است و از روش‌های استدلال و تحلیل عقلانی استفاده می‌کند و بر پایه مطالعات کتابخانه‌ای انجام می‌شود) و براساس نحوه‌ی گردآوری داده‌ها به روش توصیفی-تحلیلی، بر پایه اطلاعات اسنادی و کتابخانه‌ای انجام گرفته است.

بخش دوم: بررسی و تعریف اصل

اصل عملی، عبارتست از وظیفه‌ای که شارع مقدس برای رفع حرتی مجتهد جامع الشرائط شاک، جستجوگر و مأیوس از یافتن حکم واقعی وضع کرده است. این اصول، صرفاً وظیفه عملی بوده که سبب رفع حیرت در مقام عمل می‌شوند و گاه مطابقت با واقع کرده و گاه مطابقت نمی‌کنند. برخی از علمای اصول، معتقدند که شارع مقدس دو جعل دارد: یک جعل، مربوط به حکم واقعی و جعل دیگر، مربوط به حکم ظاهری است. و احکام ظاهری زنگاهی مؤدای امارات هستند و گاه مؤدای اصول عملیه. بنابراین ایشان از اصول عملیه بخصوص در باب استصحاب، به حکم ظاهری تعبیر می‌کنند. که البته پذیرش وجود دو جعل در شرع مقدس، تالی فاسدهای زیادی به دنبال دارد؛ از جمله اینکه در صورت عدم دستیابی به

حکم واقعی و عمل به حکم ظاهری و کشف خلاف آن، در برخی موارد جمع این دو حکم (ظاهری و واقعی) منجر به بروز تضاد یا تناقض می‌شود. اما، ما معتقدیم که حکم ظاهری اصلاً وجود ندارد و در شریعت تنها یک حکم داریم که همان حکم واقعی و اراده تشریعی ذات

باری تعالی در لوح محفوظ است و مجتهد جامع الشرائط در صورت عدم کشف حکم واقعی، و عمل برطبق اصول عملیه، گاه به این حکم واقعی دست می‌یابد و گاه دچار خطا می‌شود که در صورت دو لایم به خاطر عمل به وظیفه و جاری کردن اصول عملیه در جایگاه خود، در پیشگاه خداوند معذور بوده و عقاب نمی‌شود. لذا از نظر ما جعل حکم مماثل وجود حکم ظاهری، صحت ندارد و بهتر آن است که بگوییم اصول عملیه، ظاهر الحکم هستند نه حکم ظاهری. به تعبیر دیگر حکم‌نما هستند و نه حکم.

بخش سوم: نگاهی به اصول عملیه

برخی از علماء، اصول عملیه را در چهار مورد «اصاله البراءه، اصاله الاحتیاط، اصاله التخییر و استصحاب» محصور کرده‌اند و دلیلشان؛ این است که این چهار اصل در همه ابواب فقهی ساری هستند؛ در حالی که سایر اصول عملیه در بعضی از ابواب فقهی جاری می‌شوند. اما این توجیه، صحیح نیست؛ زیرا ما با استقراء، اصول دیگری را نیز یافته‌ایم که در تمام ابواب فقهی جاری می‌شوند و اختصاص به مورد خاصی ندارند. از جمله «اصاله الحل» که در همه موارد اعم از شبهات حکمیه و موضوعیه جاری می‌شود؛ یا «اصاله الطهاره» یا «اصاله الفراغ» که قاعده عدم اعتناء به شک بعد از وقت است. بله، ما می‌پذیریم که مجاری این چهار اصل، دارای حصر عقلی است؛ چرا که تقسیم آنها مستوفات بوده و دائر مدار بین نفی و اثبات است. به این انبی که مجتهد شاک، فاحص ویائس از یافتن دلیل اجتهادی، دو حالت نفی و اثبات در پیش رو دارد یا می‌تواند حالت سابقه را در نظر بگیرد و یا نمی‌تواند. اگر حالت سابقه را لحاظ کند، مجرای استصحاب است و اگر حالت سابقه را لحاظ نکند، دو حالت دیگر مفروض است: یا، در اصل تکلیف شک دارد که مجرای اصاله البراءه بوده و یا تکلیف، فی الجمله معلوم است اما مکلف به، به طور خاص مشخص نیست که در اینجا نیز یا احتیاط ممکن است که مجرای اصاله الاحتیاط است و یا احتیاط ممکن نیست که مجرای اصاله التخییر می‌باشد. لذا به این طریق در می‌یابیم که مجاری این اصول اربعه، دارای حصر عقلی هستند. یکی از اصولی که مرحوم آخوند (ره) مورد بحث قرار داده‌اند، اصل استصحاب بوده که به بررسی آن می‌پردازیم.

بخش چهارم: واکاوی و شناخت حقوقی مفهوم غرقى و مهدوم عليهم

در وهله اول آنچه در این جا به عنوان مبادی بحث از اهمیت قابل ملاحظه‌ای برخوردار است، شناخت دقیق مفاهیم و مصادیق غرقى و مهدوم علیه به کار رفته در نصوص روایی و ماده قانونی است؛ از این جهت که منظور شارع و قانونگذار از دو لفظ غرقى و مهدوم چیست و این که آیا هر نوع وفاتى که به سبب خفه شدن به وسیله آب و یا ریزش هر شیء بر روی فرد اتفاق می‌افتد، مصادیق غرق و انهدام هستند تا مشمول حکم توارث باشند یا خیر؟ برای تبیین سؤالات حاضر، مسئله را از جهت فهم لغوی و عرفی بررسی می‌کنیم:

غَرَقَى در زبان عربی جمع «غریق» از ماده «غرق» است. مانند «مرضی» که جمع مریض است. خبرگان لغت عرب «غریق» را این‌طور تعریف کرده‌اند: «غرق با کسر راء یعنی در آب فرو رفتن و غریق یعنی غرق شده و زیر آب رفته» (ابن منظور، ۲۸۳/۱۰؛ طریحی، ۳۰۶/۳). در تعریفی دیگر آمده: «غرق در اصل وارد شدن آب در سوراخ بینی تا اندازه‌ای که منافذ آن را پر کند و غرقى جمع غریق یعنی غرق شدن گروهی» (زبیدی، ۳۳/۷). در زبان فارسی نیز غرق به معنای «در آب فرو رفتن و خفه شدن، آب از سر گذاشتن» تعریف شده است (معین، ۲۴۰۴/۲). نتیجه‌ای که از تعریف لغوی غریق (ج. غرقى) به دست می‌آید، این است که در تحقق عنوان غرق وجود دو قید شرط است: فرو رفتن در آب و دیگری مردن، یعنی کسی که در آب غرق و وفات یافته باشد؛ بنابراین اگر شخصی در حال نوشیدن آب به علت ورود آب در ریه‌اش خفه شود، نسبت به او عنوان غَرَقْ صدق نمی‌کند. حاصل آنکه ظهور عرفی عنوان غرق نیز مؤید این می‌باشد؛ زیرا در عرف به کسی غریق اطلاق می‌شود که خفگی او به سبب ورود آب در ریه‌اش در حالت قرار داشتن در یک مکان عمیق به وجود می‌آید (شهیدی/۶۰). مهدوم عليهم، اسم مفعول از ماده «هدم» است. برای درک این که واژه مهدوم عليهم در چه معنایی ظهور دارد، لازم است در معنای ماده آن تأمل شود. دانشمندان لغت عرب «هدم» با فتح دال و سکون راء به «خانه ویران شده» (ابن منظور، ۶۰۳/۱۲؛ زبیدی، ۹۹/۹) و «آنچه از لبه چاه خراب شده و به داخل چاه ریخته باشد» (ابن سکیت، ۴۰۷) تعریف کرده‌اند. مستفاد از تعریف‌های

فوق این است که عنوان هدم تنها به تخریب شدن یک ساختمان یا اجزای یک بنا مانند دیوار اطلاق می‌گردد؛ بنابراین، مثلاً افتادن درخت یا ریزش بهمن را نمی‌توان از مصادیق انهدام دانست. علاوه بر ظهور لغوی هدم که ناظر به خرابی و آوار ساختمان و بنای خانه است، ظهور عرفی هدم نیز عبارت است از ویران و متلاشی شدن یک مجموع مرکب که عرفاً ظهور در خراب شدن یک ساختمان یا اجزای آن مانند سقف دارد.

بخش پنجم: شرائط معتبر در توریث غرق شده ها و زیر آوار رفته ها

انتقال قهری و تحقق ارث در افرادی که در اثر غرق و هدم می‌میرند، منوط به اجتماع شرایطی در هر یک از آن‌ها است که از لابلای کتب فقهی قابل دست‌یابی است. این شرایط عبارتند از:

اول: برای هر دوی آن‌ها یا تنها برای یکی از آن دو مالی وجود داشته باشد؛ زیرا موضوع

ارث بردن دو نفر از همدیگر، مال بوده و در صورتی که مالی وجود نداشته باشد، سالبه به انتقای موضوع خواهد بود (ابن فهد حلی، ۴۳۱/۴؛ نجفی، ۳۰۶/۳۹).

دوم: سبب مرگ همه آن‌ها باید متحد باشد، مانند این که همه آن‌ها در یک ساختمان زیر آوار رفته یا در یک کشتی با هم غرق شده باشند (مغنیه، ۵۴۲)؛ البته اشکالی که ذیل این شرط وارد است اینکه ظاهر روایات هیچ دلالتی بر تحقق موت ناشی از یک سبب واحد ندارد؛ زیرا اطلاق روایات خلاف آن را حکم می‌کند.

سوم: میان آن‌ها توارث و ارث‌بری باشد (سلار، ۲۶۶؛ ابن طی فقعانی، ۲۷۱)؛ به دیگر سخن، موجبات و موانع ارث از انتقال ارث به هر یک از آن‌ها جلوگیری نکند.

چهارم: معلوم نباشد کدام‌یک از آن‌ها زودتر یا دیرتر از دیگری مرده است؛ که در غیر این صورت اگر تاریخ فوت معلوم باشد، از یکدیگر ارث نمی‌برند (شیخ طوسی، ۶۷۴؛ محقق حلی، ۸۴۶/۴؛ شهید ثانی، ۲۶۹/۱۳). مفهوم مخالف این جمله از دو حال خارج نیست یا متوارثان توأمان و در یک زمان مرده‌اند که به جهت عدم تحقق شرط لزوم تأخر حیات وارث از حیات مورث، توارث منتفی است

و یا این که با تقدم و تأخر فوت کرده‌اند که تنها مؤخر -الموت از مقدم الفوت ارث می‌برد.

بخش ششم: بیان اقوال فقیهان درباره توارث غرقشده ها و زیر آواررفته ها

پیش از بررسی ادله ارث‌بری غرقشده ها و زیر آواررفته ها، به تبیین دیدگاه‌های فقهی در این مسئله می‌پردازیم. در رابطه با مسئله مورد بحث دو دیدگاه مقابل هم در میان مذاهب فقهی اسلام وجود دارد:

دیدگاه نخست اعتقاد قاطبه فقه‌های امامیه و فقه‌های حنابله است که از مفردات این مذهب در میان مذاهب فقهی اهل سنت می‌باشد؛ مطابق این دیدگاه و برخلاف قواعد اولیه حاکم بر باب ارث، کسانی که در حادثه‌ای غرق شده یا زیر آوار مردند، به شرط مشتبّه بودن تاریخ فوتشان از یکدیگر ارث می‌برند. اما در مقابل، فقه‌های حنفیه، مالکیه و شافعیه بر نفی توارث این افراد حکم کردند. به اتفاق، فقه‌های امامیه - رحمهم الله - یکی از شرایط ارث بردن دو نفر از یکدیگر، علم به مؤخر بودن حیات وارث از حیات مورث است؛ بنابراین اگر هر دو با هم بمیرند یا معلوم نباشد، مرگ کدام یک زودتر بوده است، ارثی در کار نخواهد بود؛ اما از این حکم، توارث کسانی که در حادثه‌ای غرق شده یا در اثر خرابی و آوار مرده‌اند - در صورت مجهول بودن فوت مقدم یا مؤخر - با دلیلی که جلوتر خواهد آمد، امری ثابت نزد آن‌هاست. ذیلاً به اختصار قول چند تن از فقه‌های شیعه که تقریباً با عبارات مشابه بیان شده اشاره می‌کنیم:

شیخ صدوق در المقنع می‌نویسد: «هرگاه گروهی که میان آن‌ها قرابت و خویشاوندی است، غرق شوند یا دیواری بر روی آن‌ها فرو ریزد و ندانیم کدام یک از آن‌ها قبل از دیگری وفات یافته است، حکم در این مورد این است که از یکدیگر ارث می‌برند» (۵۰۵).
شیخ مفید نیز مشابه سخن صدوق، به توارث غرق شده ها و زیر آواررفته ها فتوا داد (۶۹۸). صاحب مبسوط و نه‌ایه می‌نویسد: «هرگاه اشخاصی که از یکدیگر ارث می‌برند، در زمان واحدی غرق شوند، یا دیواری بر روی آن‌ها خراب شود و حوادثی مانند این‌ها، به طوری که ندانیم کدام یک از آن‌ها قبل از دیگری مرده است از همدیگر نسبت به اصل ترک قبل از تقسیم، ارث می‌برند» (نه‌ایه، ۶۷۴ و مبسوط، ۱۱۸/۴).

همچنین سلار در مراسم العلویه (۲۲۶)، ابن ادریس در سرائر (۳۰۰/۳)، محقق حلی در شرایع الاسلام با اختصاص فصلی جدا به این مسئله (۸۴۶/۴)، علامه حلی در آثار خود (قواعد الأحکام، ۳۹۹/۳؛ تحریر الأحکام، ۸۲/۵؛ مختلف الشیعه، ۹۹/۹)، فرزند علامه در ایضاح الفوائد (۲۷۶/۴)، ابن فهد حلی در مهذب البارع (۴۳۱/۴)، محقق سبزواری در کفای (۸۷۹/۲)، مقدس اردبیلی در مجمع الفائدة (۵۲۴/۹) و دیگران (فاضل هندی، ۵۲۴/۹؛ خویی، ۳۸۰/۲؛ شیخ انصاری/۱۹۳؛ روحانی، ۴۹۲/۲۴؛ امام خمینی، ۴۰۱/۲). نیز با عباراتی قریب به هم، حکم به توارث غرقى و مهدوم عليهم کرده‌اند با توجه به عبارات نقل شده از فقها در این باره و رجوع بدان‌ها، این نتیجه حاصل می‌شود که ارث غرق شدگان و زیر آواررفته‌ها از یکدیگر هر چند خلاف قاعده کلی در باب ارث (حیات وارث هر چند به اندازه لحظه‌ای کوتاه بعد از وفات مورث) است؛ اما شهرت این حکم به حدی است که برخی به طور صریح مدعی اجماع بر آن شده‌اند (شهید ثانی، ۲۶۹/۱۳؛ نجفی، ۳۰۶/۳۹؛ طباطبایی، ۶۵۵/۱۲؛ محقق نراقی، ۴۵۵/۱۹).

بخش هفتم: نگاهی به مفاد ادله توارث غرق شده‌ها و زیر آواررفته‌ها بند اول: مقتضای قاعده اولیه باب ارث

قبل از پرداختن به ادله توارث غرق شده‌ها و زیر آوار رفته‌ها، شایسته است مقتضای قاعده اولیه را در فرضی که مرگ متوارثان در یک زمان اتفاق می‌افتد و تقدم و تأخر موت مشتبّه است، مشخص کنیم:

مقتضای قاعده اولیه حاکم در باب ارث، عدم توارث غرق شدگان و زیر آوار ماندگان از یکدیگر است؛ چرا که به اتفاق فقهای امامیه (رک: طباطبایی، ۶۵۵/۱۲) و آن‌طور که قانونگذار ایران نیز بدان تصریح دارد (ماده ۸۷۵ ق.م.) شرط توارث، علم به تقدم موت مورث از وارث است؛ بنابراین در صورتی که زنده بودن وارث، حین فوت مورث مورد شک و شبهه باشد نمی‌توان حکم وراثت جاری نمود؛ زیرا شک در وجود شرط، مستلزم شک در وجود مشروط است و با انتفاء شرط وجود مشروط منتفی می‌شود؛ همچنان که مقتضای اصل عملی در مسئله و در فرض شک در بقای حیات، به استناد اصل استصحاب، توارث میان مردگان را ناممکن می‌سازد؛ به این تقریر که اگر اصل تأخر حادث (مرگ)

درباره یکی از افراد مشته الموت این حکم را القاء کند که او در زمان موت دیگری زنده بوده است، اجرای اصل درباره دیگری هم همین نتیجه را به دنبال دارد: نتیجه‌ای که با اثر نتیجه نخست و بالعکس تعارض دارد (یعنی یک شخص نمی‌تواند در یک زمان هم زنده فرض شود و هم مرده)؛ بنابراین اجرای اصل تأخر حادث در مورد تمام افراد مشته الموت موجب تعارض و تساقط این اصل می‌شود (اذا تعارضا تساقطا)؛ لذا به جهت سلب اعتماد از اصل یاد شده، حکم توارث جاری نیست.

بند دوم: مقتضای قاعده ثانویه

اکنون برای استدلال به حکم توارث غرق شده‌ها و زیر آوار رفته‌ها، موضوع را از جهت دلیل نقلی و غیر آن دنبال می‌کنیم:

۱) روایات

در مورد مشروعیت حکم توارث غرق شده‌ها و زیر آوار رفته‌ها به عنوان استثنایی بر قاعده عمومی باب ارث - که شارع مقدس بدون اعتبار عقل اقدام به اعتبار مالکیت برای آن‌ها کرده است - روایات بی‌شمار متواتر یا مستفیض با ابواب متعدد در کتاب‌های روایی وارد شده

است (رک: حر عاملی، ۳۰۷/۲۶) که نوعاً دو دسته هستند: دسته‌ای متکفل بیان حکم هر دو قسم غرق و مهدوم علیهم در یک عبارت، مطابق با سؤال سائل از معصوم (ع) می‌باشند و دسته‌ای دیگر حکم توارث غرق شده‌ها و زیر آوار رفته‌ها را در عبارات جداگانه بیان داشته‌اند.

اکنون به یک نمونه از روایت مورد استناد همراه با بررسی سند آن اشاره می‌شود. عبدالرحمن بن حجاج بجلي - که از اصحاب و محدثان بزرگ است - از امام صادق (ع) نقل می‌کند: «حجاج گوید: از امام (ع) درباره جماعتی که سوار در کشتی غرق می‌شوند یا خانه‌ای بر روی آن‌ها خراب می‌شود و می‌میرند، اما معلوم نیست که کدام یک از آن‌ها ابتدا مرده است، سؤال کردم. امام (ع) در پاسخ فرمودند: «از یکدیگر ارث می‌برند» (کلینی، ۱۳۶/۷). شیخ صدوق هم روایتی به همین عبارت با سند ابن محبوب از عبدالرحمن حجاج نقل

کردند (شیخ صدوق، ۳۰۶/۴). هم چنین شیخ حر عاملی به سند أبان بن عثمان از عبدالرحمان بن أبی عبدالله از امام صادق (ع) مشابه همین روایت را آورده است (رک: ۳۰۵/۲۶).

بند سوم: نگاهی به سند حدیث

به رغم این که محدثان و فقیهان امامیه روایت مذکور را در زمره احادیث صحیح و سلسله روایان آن را ثقه می دانند و بر اساس آن فتوا دادند، اما مقدس اردبیلی (ره) عبدالرحمان بن حجاج را به جهت این که به مذهب کیسانیه متهم بود، تضعیف می کند و روایت مذکور را ضعیف می شمارد. وی می نویسد: «عبدالرحمان بن الحجاج و فیه ش ء و إن قیل: إنه رجع عن الکیسانیه إل الحق و هو ثق، لانه نقل ف مشیخ الفقیه أنه إذا ذکر عند أب الحسن علیه السلام قال: إنه لثقیل علی الفؤاد. و غیر معلوم کونه قبل الرجوع عن الکیسانیه، و أنه نقل الروایه بعدها» (۵۲۵/۱۱). عبارت «فیه شیء» در عبارت فوق گویای اعتقاد ایشان بر عدم وثاقت عبد الرحمان به جهت داشتن مذهب کیسانیه است و به دنبال آن هم عبارت کسانی که بر این باورند عبدالرحمان از کیسانیه به مذهب امامیه رجوع کرده در قالب «ان قیل» بیان کرده که این هم نشان از ضعف این عقیده در نزد او دارد.

در جواب از این اشکال باید گفت: اولاً با رجوع به مصادر رجالی شیعه یقین حاصل می شود که نه تنها علمای رجال عبدالرحمان بن حجاج را تعظیم و تجلیل کرده و او را ثقه می دانند و علمای حدیث به روایات او اعتماد نموده اند؛ بلکه امامان معصومی که عبدالرحمان از آن ها روایت نقل می کرد زبان به مدح او گشودند. به عنوان مثال، امام صادق (ع) به او فرمودند: «با اهل مدینه سخن بگو، من دوست دارم در میان شیعیان من مانند شما باشند.» یا جمله

مدحی «إنه لثقیل علی الفؤاد؛ عبدالرحمان بن حجاج بر دلها سنگینی می کند» که امام کاظم (ع) در وصف ایشان فرمودند، دلالت بر مکانت و عظمت ایشان در نزد امام (ع) دارد (رک: خویی، ۳۴۳/۱۰). مرحوم نجاشی از نقادان و از صاحب نظران علم رجال در کتاب رجالش که نشان از توثیق عبدالرحمان نزد ایشان دارد، می نویسد: «عبدالرحمان بن حجاج کوفی از موالیان بجیله است و در بغداد سکونت داشت. او متهم بود که مذهب کیسانیه دارد؛ اما بعد از این عقیده دست برداشت و به امامت ائمه اطهار - علیهم السلام - اعتقاد پیدا کرد. او از امام صادق کاظم و رضا - علیهم السلام - روایت می کند و بسیار موثق است» (۲۳۸).

ثانیا بر فرض قبول ضعف سند روایت، شهرت روایی (رک: کلینی، ۱۳۶/۷؛ شیخ صدوق، ۳۰۶/۴؛ طوسی، تهذیب الأحکام، ۳۶۱/۹؛ حر عاملی، ۳۱۰/۲۶) و عمل فقها و إفتاء بر اساس آن به اندازه‌ای است که ضعف روایت تا حد عالی جبران شود.

و مانند روایت بالا، صحیح محمد بن مسلم از امام محمد باقر (ع)، صحیح محمد بن قیس از امام صادق (ع) و عیید بن زراره از همان حضرت (رک: طوسی، تهذیب الاحکام، ۳۵۹/۹ و ۳۱۰ و ۳۶۱) و همچنین روایت عبدالرحمن بن أبی عبدالله از امام صادق (ع) (حر عاملی، ۳۰۸/۲۶) و فضل بن عبدالملک از همان حضرت (همان، ۳۰۸/۲۶) با عبارات و مضامین مشابه در این باره وارد شدند.

با رجوع به روایات این باب روشن می‌شود که توارث غرق شده‌ها و زیر آواررفته‌ها از نظر مدرک روایی استوار و خدشه‌ناپذیر است و مفاد و مضمون همگی آن‌ها دلالت روشنی بر مشروعیت توارث میان این افراد دارند.

۲) اجماع

برخی از فقیهان امامیه دلیل اجماع را برای مشروعیت حکم توارث طرح کردند که عبارت دو تن از مدعیان اجماع را ذکر می‌کنیم:

تا آن‌جا که استقصا شد، شهید ثانی نخستین کسی است که دلیل استثنای توارث غرق‌ی و مهدوم علیهم از قاعده عمومی باب ارث را- در کنار نصوص روایی- اجماع قرار داده است و می‌نویسد: «از شرایط ارث بردن دو نفر از همدیگر آگاهی از تأخر حیات وارث نسبت به حیات مورث است؛ لذا اگر هر دو با هم فوت کنند یا تأخر و تقدم مرگ آن دو نسبت به هم معلوم نباشد، ارثی در کار نخواهد بود. از این حکم تنها یک صورت با نص و اجماع استثناء شده و آن اتفاق موت با غرق و هدم است» (شهید ثانی، ۲۶۹/۱۳). هم چنین صاحب جواهر در کنار اخبار، هر دو قسم اجماع- محصل و منقول- را برای مشروعیت حکم توارث غرق شده‌ها و زیر آواررفته‌ها مطرح کردند (۳۰۶/۳۹).

بند چهارم: ارزیابی اجماع

اشکال اساسی که بر دلیل حاضر وارد می‌باشد، بدین شرح است:

اول این که این اجماع مدرکی است و از این رو حجت نیست؛ زیرا حجیت اجماع نزد فقهای امامیه مشروط به استقلال آن در کشف قول معصوم (ع) است و اجماعی این چنین است که قول مورد اجماع جز خودش، نباید مستند و مدرکی داشته باشد و علاوه بر این حتی احتمال مدرک هم نرود. اما اجماع مطروحه در مسئله مورد بحث، نه تنها محتمل المدرک بلکه معلوم المدرک (بنا بر روایات یاد شده) است؛ بنابراین اجماع مورد استناد به جهت مدرکی بودن نمی تواند معقد حکم توارث غرقشده ها و زیر آواررفته ها باشد

دوم اینکه این اجماع، اجماع منقول است و بر اساس مبانی محققان اصولی، اجماع منقول در صورتی که به شکل خبر واحد باشد، اعتباری ندارد و مفید قطع به رأی معصوم (ع) نخواهد بود مگر آن که درباره آن مسئله، اجماع منقول به حدی باشد که به نحو تواتر واقع شود (رک: مظفر، ۱۰۲/۲)؛ اما در مسئله محل بحث تنها صاحب جواهر این نوع اجماع را مطرح کرده و به منزله اجماع منقول به خبر واحد است و حجت نیست.

با توجه به مطالب پیش گفته روشن می شود که عمده دلیل بر مشروعیت حکم توارث غرق شده ها و زیر آواررفته ها همان نصوص وارده در این باب باشد و اجماع مطروحه به عنوان یکی از مبانی مشروعیت توارث - به جهت مدرکی بودن - واجد اهمیت چندانی نبوده و به عنوان دلیل مستقل قابل تمسک نیست؛ پس نزدیک تر به واقع این است که بپذیریم اجماع ادعا شده مبنی بر جواز توارث غرق شده ها و زیر آواررفته ها تنها در حد یک شهرت قابل استناد است.

بخش هشتم: گستره حکم غرق و مهدوم علیهم

بند اول: تحریر محل بحث

بعد از اثبات حکم توارث غرق شده ها و زیر آواررفته ها، اکنون به این سؤال می پردازیم که اگر افرادی در زمان واحد وفات یابند - به طوری که تقدم و تأخر موت آن ها معلوم نباشد - و علت مرگ، مستند به غیر غرق و انهدام مانند حوادث طبیعی چون آتش سوزی و امراض یا غیرطبیعی مثل میدان جنگ، تصادفات، سقوط هواپیما و هر آنچه که امروزه متداول است، باشد آیا می توان حکم غرق و هدم را در مورد این افراد تعمیم داد و آن ها را مشمول این

حکم دانست؟ یا باید بگوییم که استثناء از قاعده کلی باب ارث تنها مختص به مواردی که وفات به سبب غرق شدن یا مهدوم شدن باشد، جاری و ساری است.

بند دوم: آراء و نظریات

در جواز تعمیم حکم توارث یا عدم آن در موارد مشابه میان فقهای امامیه دو عقیده مطرح است:

عقیده اول که قول مشهور فقهای امامیه در این باره است، قائل به اختصاص حکم توارث تنها برای غرق و مهدوم علیهم هستند و تعمیم آن را بلاسبب می‌دانند.

در رأس این عقیده شیخ مفید (۶۹۹)، علامه حلی (تبصره المتعلمین، ۲۳۴؛ تحریر الاحکام، ۸۲/۵)، شهید اول (۳۵۳/۲) و شهید ثانی (۲۱۳/۸؛ مسالک الافهام، ۲۷۳/۱۳) قرار گرفته‌اند و از متأخر متاخران چون فاضل هندی (۳۱۲/۲)، محقق نراقی (۴۶۲/۱۹)، صاحب جواهر (۳۰۸/۳۹) و شیخ انصاری (۱۹۳) از طرفداران این نظریه هستند.

عقیده دوم بر خلاف نظر مشهور حکم کردند و حکم غرق و مهدوم علیهم را به سایر موارد به جهت مشترک بودن در علت حکم - مشتبّه بودن تقدم و تأخر زمان مرگ - تسری دادند. طرفداران این عقیده از فقهای سلف، شیخ طوسی (۴۶۰)، ابن جنید اسکافی (به نقل از مختلف الشیعه، ۱۰۲/۹) و حلی (۳۷۶) می‌باشند و از فقهای معاصر، مرحوم امام خمینی (۴۰۱/۲) و مرحوم فاضل لنکرانی (۴۹۴) این نظر را تقویت کردند.

در کنار دو عقیده بالا، برخی هم مانند محقق حلی در شرایع الاسلام (۸۴۶/۴) و مختصر النافع (۲۶۷)، ابن فهد حلی در مهذب البارع (۴۳۱/۴) و صاحب ریاض المسائل (۶۵۵/۱۲) در این مسئله تردید کرده و حکم صریحی ندادند. در میان مذاهب فقهی اهل سنت هم درباره حکم توارث غرق شده‌ها و زیر آواررفته‌ها و گستره آن، دو دیدگاه متقابل وجود دارد که مذاهب فقهی حنفی، مالکی و شافعی جواز توارث را به طور کلی مطرود می‌دانند؛ ولی فقهای حنبله به جواز توارث و تعمیم آن حکم دادند که بیان نظرات و ادله دو طرف در جای خودش خواهد آمد.

• بیان اقوال فقهای امامیه و مفاد ادله آنها

قول مشهور: همان طور که پیش تر گفته شد مشهور فقهای امامیه حکم توارث غرقى و مهدوم عليهم را به دليل خلاف قاعده بودن به اين دو مورد اختصاص داده و در هيچ يک از مرگ هايي که تقدم و تأخر آن ها مجهول است، تسري ندادند. ذيلاً به کلام چند تن از ايشان اشاره مي کنيم:

شيخ مفيد در المقنعه به صراحت بيان مي دارد که حکم غرق و هدم تنها اختصاص به مورد خودش داشته و تعميم آن به موارد ديگر جايز نيست؛ لذا مي نويسد: «هرگاه گروهی از متوارثان به غير سبب غرق و هدم توأمان بميرند، از يکديگر ارث نمي برند بلکه تر که هر يک به وراثت زنده آنان داده مي شود» (۶۹۹).

علامه حلي مي گويد: «هل يثبت هذا الحكم مع حصول الموت بسبب غير الغرق و الهدم مما يحصل معه الاشتباه كالقتل و الإحراق؟ فيه نظر أقرب السقوط، لأن شرط التوريث حيا الوارث بعد مورثه و هو غير معلوم» (تحرير الأحكام، ۸۲/۵). عبارت «أقرب السقوط» در کلام علامه مشعر بر اين نکته است که چون شرط توريث، حيات وارث بعد از مرگ مورث است و در اموري مانند قتل و آتش سوزي که تقدم و تأخر زماني موت افراد مشتبه و مشکوک مي باشد، قول نزديک تر به واقع را سقوط حکم دانستند.

شهيد ثاني در مسالك قائل به عدم اطراد و جامعيت حکم توارث در مرگ هايي که با اسبابي غير از غرق و هدم اتفاق مي افتد، هستند؛ زيرا در نظر ايشان اگر قائل به توارث در اين اسباب شويم، اين مخالف با اصلي خواهد بود که دلالت بر توقف ارث بر وجود حيات وارث از مورث مي کند. پس لازم است در اين موارد بر مورد دليل و موضع وفاق - توارث غرقى و مهدوم عليهم - اقتصار شود (۲۷۰/۱۳).

صاحب جواهر پس از بيان نظر فقهای اماميه در اين خصوص در جان کلامش گفته است: «و هو الأقوى اقتصاراً فيما خالف الأصل على المتيقن» (۳۰۹/۳۹). در اين جا از بيان عبارات قائلان به عدم جواز تعميم بسنده کرده و مفاد ادله آن ها را پي مي گيريم.

بخش نهم: ادله قاتان به عدم جواز

الف) روایت مرسلی که ابن علامه نقل کردند و مورد تمسک مشهور فقها در این خصوص قرار گرفته است. در نقل ایشان آمده: «قد روی أن قتلی الیمامه و قتلی الصنفین و الحره لم یورثوا بعضهم من بعض بل ورثوا الأحياء» (۲۷۷/۴).

با توجه به این که عمده استدلال استدلال کنندگان به این روایت است، اشکالاتی وجود دارد که باعث تضعیف استدلال به روایت می شود:

اولاً: این روایت بیش از یک روایت مرسل نیست و در غایت ضعف است که عدم حجیت آن به جهت مجهول السند بودن و قابل استناد نبودنش امری ضروری و بدیهی است؛ زیرا سند این روایت مشخص نیست و نبودن سند روایت در نزد محققان و کسانی که در طریق استنباط احکام شرعی قدم بر می دارند، مسئله ای غیر قابل اغماض است و هم چنین نکته مهم تر و اساسی تر که انسان را از اعتماد به روایت فوق وای دارد این که روایت در هیچ یک از کتاب های روایی شیعه نقل نشده است. جواب از اشکال: بنا بر قاعده «عدم الوجدان لایدل علی عدم الوجود» نیافتن حدیث مذکور در مجامع روایی دلیل بر عدم آن نیست ولی بیان در کتب فقها، آن را در زمره احادیث مرسل قرار می دهد و چنانچه روایت مرسل مستند فتوای فقهای زیادی قرار بگیرد، ضعف سندی آن با شهرت عملی اصحاب جبران می شود؛ پس اشکالی از حیث ضعف و ارسال سند، بر حدیث فوق مترتب نیست.

در پاسخ به جواب فوق می گوئیم که مشهور اصحاب به آن عمل نکردند تا ضعف آن جبران شود؛ زیرا چطور می شود که مشهور فقهای امامیه به روایت عمل کرده باشند، در حالی که فقهای بزرگی چون شیخ طوسی (۴۶۰)، ابن جنید اسکافی (به نقل از مختلف الشیعه، ۱۰۲/۹)، سلار دیلمی (۲۲۶)، حلبی (۳۷۶)، و ابن حمزه طوسی (۴۰۰) برخلاف آن فتوا داده و عمل کرده باشند؛ لذا عدم عمل متقدمان، اهمیت شهرت را مخدوش می سازد.

ثانیاً: از حیث دلالتی، حدیث یاد شده تنها درصدد بیان حکم عدم توارث در خصوص افرادی است که موت آن ها در جنگ و کارزار اتفاق افتاده باشد و از آن جا که اصل در هر قیدی احترازی بودن آنست، لذا استدلال به حدیث از جهت دلالتی هم محدود از مدعای آن ها در عدم امکان تعمیم حکم توارث به سایر موارد مشابه است.

ثالثاً: از جهت انتساب هم مخدوش است؛ یعنی معلوم نیست عمل این دسته فقها طبق و وفق این خبر باشد؛ زیرا ممکن است عدم سرایت توارث غرقى و مهدوم عليهم به سایر موارد از باب تمسک به قدر متیقن باشد نه عمل به مفاد خبر.

ب) لزوم اکتفا به قدر متیقن در جایی که حکم توارث خلاف قاعده باشد (علامه حلی، مختلف، ۱۰۳/۹؛ شهید ثانی، مسالک، ۲۷۰/۱۳؛ مقدس اردبیلی، ۵۳۰/۱۱؛ نجفی، ۳۰۹/۳۹): بدین تقریر که حکم توارث غرق شده ها و زیر آواررفته ها برخلاف اصل اولی در باب ارث - احراز

حیات وارث بعد از فوت مورث - می باشد؛ و حال آن که دلیل خروج دو عنوان «غرقى» و «مهدوم عليهم» از اصل اولی و ایجاب حکم توارث در مورد آن ها، احادیث و اجماع فقها است؛ لذا با شک در شمول عناوین مذکور از آنجا که توارث خلاف اصل است اخذ به قدر متیقن مفهوم، می شود و باید به همان موردی که منصوص است اکتفا کرد و درباره سایر مرگ های سبب دار اصل عدم توارث را حاکم دانست.

در جواب از این دلیل، توجه به نکات زیر روشن می سازد که شمول استثناء در مورد سایر مرگ های سبب دار موافق با اعتبار نقلی و عقلی است:

نکته اول: اجماعی بودن حکم توارث غرق شده ها و زیر آواررفته ها را نمی پذیریم؛ زیرا بطلان اجماع به عنوان دلیلی مستقل در کنار روایات برای مشروعیت حکم توارث غرق شده ها و زیر آواررفته ها در محلش به طور مفصل مورد بحث قرار گرفته؛ لذا نمی تواند حجت و دلیل قاطعی برای قائلان به عدم جواز تعمیم حکم باشد تا گفته شود مسئله توارث غرق شده ها و زیر آواررفته ها اجماعی بوده و سایر مرگ های سبب دار داخل در موضوع حکم اجماع کنندگان نیست.

نکته دوم: اگر چه قدر متیقن روایات، حکم توارث غرق شده ها و زیر آواررفته ها است؛ اما باید خاطر نشان گردد که ذکر آن دو در روایات از باب حصر نبوده، بلکه یا از باب اغلیبیت مورد و یا مصادیق عرفی و خارجی عصر صدور روایت هستند و همچنین عنوان هدم و غرق عناوینی نیستند که تعیین مصداق آن حقیقت شرعی داشته باشد؛ زیرا اولاً متبادر از واژه غرق و هدم نیز شامل مواردی مثل غرق به واسطه سقوط هواپیما در آب و ریزش تونل می شود و ثانیاً

مصادیق یاد شده نسبت به مفاهیمی چون غرق و هدم صحت سلب ندارد و نمی‌توان این مصادیق را از آن مفاهیم سلب کرد؛ البته آن‌چه قابل نقد و تأمل است و به صراحت نمی‌توان آن‌ها را داخل در موضوع بدانیم - برخلاف آن‌چه که یکی از استادان حقوق بدان قائلند (رک: حقوق مدنی (شفعه، وصیت، ارث)، ۱۷۰) - دخول مواردی مثل مرگ متوارثان به سبب سقوط تنه درخت یا ریزش بهمن و مواردی شبیه به این‌ها ذیل هدم است، چون معنای غرق و هدم از چنین مصادیقی متبادر به ذهن نیست. ولی در این میان، آن‌چه مهم است توجه به علت حکم در روایات است که با عبارت «فلا يعلم أیهم مات قبل صاحبه - فلا یدری أیهما مات قبل» بیان شده و ظاهر این دو تعبیر می‌رساند علت حکم، جهل و اشتباه به تقدم و تأخر مرگ است.

بخش دهم: مناقشه

اگر علت حکم در روایات را اشتباه در تقدم و تأخر مرگ فرض کنیم و آن را به موارد مشابه تعمیم دهیم، با توجه به عدم تصریح علت حکم در روایات و استنباط آن به عنوان سبب حکم و تعمیم بر اساس آن، قیاسی - مستنبط العله - خواهد بود که بطلان و عدم حجیت آن نزد تمامی فقهای امامیه ثابت است (رک: نراقی، ۱۹/۴۶۴؛ نجفی، ۳۹/۳۱۰).

در جواب از اشکال فوق می‌گوییم: تعمیم حکم توارث غرق شده‌ها و زیر آواررفته‌ها در مورد سایر مرگ‌های سبب‌دار از باب قیاس مستنبط العله نیست، بلکه موضوعاً از آن خارج و داخل در مفهوم قیاس منصوص العله است؛ زیرا مطابق با مبانی اصولی، قیاس منصوص العله دو صورت دارد: یا این‌که علت و سبب حکم در لسان شارع تصریح شده است و یا این‌که علت حکم به طور اشاره و ضمنی بیان می‌شود (مفتاح الکرامه، ۸/۲۶۱)؛ پس هر چند مورد بحث ما خالی از صورت اول است، اما در روایات این باب به طور اشاره ذکر علت شده و آن عبارتست از: یا مطلق اشتباه در تقدم و تأخر مرگ متوارثان و یا تحقق مرگ با اسبابی خاص همراه با معلوم نبودن تقدم و تأخر مرگ وارث و مورث.

از امام (ع) درباره خرابی خانه بر سر گروهی که در یک جا جمع بودند و معلوم نیست کدام یک قبل از دیگری مرده، سؤال کردم. امام (ع) فرمودند: از یکدیگر ارث می‌برند. گفتم: ابوحنیفه در این جا [منظور از «این جا» حکم توارث افراد از یکدیگر که ساختمان بر روی

آنان خراب شده است] چیزی را داخل کرده است. امام فرمودند: چه کرده است؟ گفتم: ابوحنیفه گفته است اگر دو برادر که یکی مولای من و دیگری مولای شخص دیگری است، سوار بر کشتی غرق شوند و معلوم نباشد کدام یک اول مرده است و یکی از آن دو یکصد هزار درهم داشته و دیگری چیزی نداشته باشد، در این صورت مال برای ورثه کسی که چیزی ندارد است و برای ورثه کسی که مالی داشت، چیزی نیست. پس امام(ع) فرمودند: ابوحنیفه این حکم را شنیده؛ و حکم، همین گونه است.

کیفیت استدلال به روایت، استناد به تقریر امام(ع) است که ایشان نه تنها مطلب مذکور را رد نکردند بلکه رضایت و تأییدشان را با صحه بر سخن منقول از ابوحنیفه و فهم راوی ابراز کردند. توضیح اینکه در روایت، امام(ع) ابتدا حکم توارث در خصوص مهدوم علیهم را بیان فرمودند و راوی بعد از شنیدن حکم بر فتوای ابوحنیفه اعتراض کردند با این دلیل که ابوحنیفه به جهت اشتراک مهدوم علیه و غرقى در جامع و علت، یعنی این که «لا یدری ایهم مات قبل» حکم مهدوم علیه را در مورد غرقى ثابت دانستند و این ظهور دارد که راوی ملاک توارث را اشتباه و معلوم نبودن تقدم و تأخر مرگ فهمیده است و همچنین وقتی که راوی فتوای ابوحنیفه را نزد امام(ع) مطرح کردند امام(ع) بدون اینکه اعتراض نمایند و بگویند ابوحنیفه این دو را با هم قیاس کرده و آنچه که من درباره مهدوم علیهم گفتم درباره غرقى جاری کرده است، آن را با عبارت تأییدآمیز امضاء و تقریر کردند. بدین ترتیب ملاحظه می شود هر چند در این مسئله علت منصوص نیست، بلکه علتی که بدان استدلال شده قطعی و از راه اعتبار منقح گردیده و چنین نیست که از راه گمان و حدس استنباط شده باشد تا در جرگه قیاس های باطل قرار گیرد.

در سوی دیگر دیدگاه مشهور فقها، برخی فقیهان پا را فراتر گذاشته و تعمیم حکم توارث غرقى و مهدوم علیه را برای سایر مرگ های سبب دار که تقدم و تأخر مرگ متوارثان در آنها مشتبّه است با استناد به دلایلی مشروع دانستند. شیخ طوسی در این باره می نویسد: «اذا غرق جماع يتوارثون ف وقت واحد أو انهدم علیهم حائط، و ما أشبه ذل، و لم يعلم أيهم مات قبل صاحبه، و رث بعضهم من بعض من نفس تركته لا مما يرثه من الآخر» (نهایه، ۶۷۴).

عبارت ایشان در دو جا اشاره به تعمیم حکم دارد: یکی در جمله «و ما أشبه ذلک؛ چیزی همانند آن» و دیگری در علتی - لم يعلم أيهم مات قبل صاحبه - که بیان کردند؛ چون ایشان این حکم را برای جایی که تقدم مرگ هر یک از متوارثان بر دیگری ممکن و محتمل است، فتوا دادند.

البته لازم به ذکر است در تفسیر معنایی عبارت «و ما أشبه ذلک» می‌توان دو احتمال مطرح کرد: اول این که بگوییم عبارت ظهور دارد حکم توارث، اختصاص به غرق و هدم نداشته، بلکه نسبت به مرگ‌هایی که ناشی از اسباب و حوادثی مانند غرق و هدم که تقدم و تأخر موت متوارثان معلوم نیست جاری است. دوم این که گفته شود شاید منظور شیخ(ره) از عبارت، این باشد که هدم به واسطه چیزی شبیه فرود آمدن دیوار باشد؛ بنابراین ابتدا هدم مورد نظر را یاد آور شده و سپس چیزهایی که مانند آن است بدان ملحق ساخته است. ابن جنید درباره حکم توارث متوارثینی که تقدم و تأخر زمانی موت آن‌ها معلوم نیست، گفته است: هرگاه خویشاوندان با هم بمیرند و دلایلی که وفات مورث را قبل از وارث ثابت کند، نباشد از همدیگر ارث می‌برند»(به نقل از: شیخ طوسی، مختلف الشیعه، ۱۰۲/۹). عبارت ایشان دلالت روشنی بر تعمیم حکم در جایی که تقدم و تأخر موت مشتبّه است دارد، صرف - نظر از این که حادثه‌ای خاص در اسباب مرگ خصوصیت داشته باشد. ابن حمزه در کتاب الوسيله با تفصیل بیشتر و ذکر مصادیق، مسئله را مورد بحث قرار داده اند، به طوری که تعمیم حکم در موارد مشابه غرق و مهدوم علیه صراحت کلام ایشان است. در عبارت ایشان آمده: «هرگاه دو نفر یا بیشتر با هم غرق شوند یا آتش بگیرند یا زیر آوار بمانند یا در معرکه کشته شوند، حالت آن‌ها از سه وجه خالی نیست: یا اینکه می‌دانیم توأمان و متقارن بوده است یا یکی زودتر از دیگری مرده است یا این که تقدم و تأخر مشخص نیست... و در مورد سوم هر یک از دیگری از نفس تر که او ارث می‌برد»(۴۰۰ و ۴۰۱). در نظر ایشان ملاک حکم توارث دو چیز است:

۱. تحقق مرگ با اسباب خاص نه مرگ طبیعی ۲. جهل به تقدم و تأخر زمانی مرگ.

هم‌چنین ظاهر کلام سلار در المراسم العلویه (۲۲۶) و صریح عبارت ابو صلاح در الکافی (۳۷۶)، ابن علامه در ایضاح الفوائد (۲۷۶/۴) و سید یزدی در عروة الوثقی (۶۸۰/۶) اشاره

به عدم اختصاص حکم توارث به غرقى و مهدوم عليه دارد. از فقهای معاصر امام خمینی (ره) در مورد حکم مسئله سه وجه را می‌شمارند که در کنار حکم به قرعه و مصالحه با سایر ورثه، تعمیم حکم توارث غرقى و مهدوم عليه در موارد مشابه را قویتر می‌بینند و می‌نویسد: «اگر دو نفر بمیرند و در تقارن و یا تقدم و تأخر موت آنها شک شود، به طوری که تاریخ فوت هیچ‌یک معلوم نباشد اگر فوت آنها ناشی از سبب غرق و هدم باشد در این که هر یک از دیگری ارث می‌برد اشکالی نیست و اگر سبب موت آنها غیر از این دو سبب باشد در این که باید حکم به قرعه کرد یا مصالحه یا اینجا نیز حکم غرق و آوار را دارد؟ وجوهی است که اقوای آن همین آخری است» (۴۰۱/۲).

مرحوم فاضل لنکرانی در شرح عبارت فوق می‌گوید: سخن در این باره به دو صورت است یا حکم توارث به جهت برخلاف قاعده بودن، محصور در موضوع غرقى و مهدوم عليه باشد یا این که بپذیریم چون غالباً مرگ افراد در یک زمان بدین شکل موجب جهل و تردید در تقدم و تأخر مرگ متوارثان می‌شود و این ملاک هم در مرگ‌هایی که امروزه در زمان ما با اسبابی مانند سقوط هواپیما، تصادف وسایل نقلیه، آتش‌سوزی و امثال این‌ها اتفاق می‌افتد موجود است، حکم غرق و هدم را دارد (۴۹۴). به نظر نگارنده هم تعمیم حکم توارث در موردی که مرگ به غیر سبب غرق و هدم اتفاق می‌افتد با دلایلی که ذیلاً بیان می‌شود به منطق شرع و عقل نزدیک‌تر است، گرچه مخالف قول مشهور باشد.

بخش یازدهم: مفاد ادله قائلان به جواز

در کنار ادله قول مشهور مبنی بر اکتفاء به قدر متیقن روایات و عدم جواز تعمیم، دلایلی همراه با مفاد نقد و تحلیل دلایل قائلان عدم جواز وجود دارد که مشروعیت حکم توارث افرادی که به غیر سبب غرق و هدم می‌میرند، مستحکم‌تر جلوه می‌کند. عمده این دلایل عبارتند از:

الف) این که گفته شود بعضی از روایات خاصه (آنچه که فخرالمحققین نقل کرده است) پشتوانه محکمی برای قول مشهور است و به فتوای آن‌ها بر عدم جواز تعمیم حکم توارث شهادت می‌دهد، محل تأمل است؛ زیرا در دلالت سندى و محتوایی روایت چند اشکال مطرح است. روایت با ارسالش در زمره روایات ضعیف می‌باشد و آنچه در ریاض (۶۵۹/۱۲) و

مستند الشیعه (۴۶۳/۱۹) آمده که ضعف سند با شهرت جبران می‌شود، تام و کامل نیست؛ چون شهرت در صورتی ضعف سند را جبران می‌کند که روایت مدنظر مستند فتوای فقها قرار گیرد و در غیر این صورت مجرد موافقت فتوا با روایت موجب جبران ضعف سند نخواهد بود. در این مسئله نیز همین گونه است. چون می‌بینیم مشهور، فتوایشان بر عدم تعمیم به خاطر مخالف بودن مسئله با قاعده عمومی حاکم بر ارث است؛ لذا به مورد منصوص اکتفا کرده و به عدم توارث حکم داده‌اند؛ پس اگر روایت یادشده در نزد آن‌ها معتبر می‌بود حتماً مستند فتوای آن‌ها قرار می‌گرفت، ولی این گونه نیست. علاوه بر این، روایت از جهت محتوایی هم دلالت روشنی بر مدعای مشهور ندارد؛ زیرا این احتمال می‌رود که علت عدم توارث میان کشته شده‌های جنگ یمامه، صفین و حره به جهت عدم اجتماع شرایط - که پیش‌تر بیان شد - بوده باشد.

ب) فرع قرار دادن اشتباه و جهل به تقدم و تأخر فوت در کنار غرق و هدم در نصوص ظهور دارد که آن‌چه هدف اصلی سؤال است خصوص غرق و هدم نیست، بلکه منظور اصلی سؤال، بیان کبرای کلی که همان جهل به تقدم تأخر فوت هر یک بر دیگری است که ناشی از حادثه‌ای خاص است؛ زیرا اگر منظور سؤال تنها جهل به تقدم و تأخر فوت در خصوص غرق و هدم بود می‌بایست عبارت «فلا یدری ایهم مات قبل» را با واو عطف، معطوف به غرق و هدم می‌کرد نه این که با فاء از غرق و هدم تفریع می‌شد (روحانی، ۴۹۸/۲۴)؛ بر این اساس می‌توان گفت مورد ابتلا که موجب سؤال گردیده، غرق و هدم بوده است و تصریح به این دو در نصوص ظهور در مثال بودن و اشاره به فرد غالب است نه بیان انحصار.

ج) از جمله ادله‌ای که شأنت آن را دارد تا مورد استفاده جهت اثبات حکم توارث غرق و مهدوم علیهم برای موارد مشابه قرار بگیرد، تنقیح مناط است؛ بدین صورت که حکم توارث جاهایی را که تقدم و تأخر موت متوارثان، مشتبّه است از طریق تنقیح مناط روایات خصوص غرق و مهدوم علیهم به دست آوریم؛ با این تقریر که در روایات یاد شده و مشابه آن‌ها که دلالت بر توارث غرق شده‌ها و زیر آواررفته‌ها دارند می‌توان با تنقیح مناط قطعی و الغای خصوصیت به مناسبت حکم و موضوع، حکم را به موارد مشابه تسری داد و روایات را دلیل بر حجیت حکم توارث در موارد مشابه دانست؛ چون ظاهر اینست که مناط توارث

غرقشده ها و زیر آواررفته ها «مشتبه بودن تقدم و تأخر مرگ که مستند به سبب و حادثه است» باشد نه خصوص غرق و هدم (آن طور که پیش تر ثابت شده است) و نتیجه سخن اینکه چون علت یادشده در موارد مشابه غرق و هدم به جهت مناسبت در علت موجود است و وجود علت، وجود معلول را می طلبد، لذا تعمیم حکم بر اساس ساز و کار تنقیح مناط امری مشروع و حجت شرعی خواهد بود. به همین سبب است که می بینیم صاحب ریاض در قسمت کتاب المواریث باب «میراث الغرقى و المهدوم علیهم» به این ادله قطع پیدا کرده که حکم غرقشده ها و زیر آواررفته ها در مورد کسانی که با علت آتش سوزی و کشته شدن در میدان جنگ و مانند این ها وضعیت مشتبه داشته باشند با تنقیح مناط و الغای خصوصیت ثابت است. تعبیری که در حقیقت مبنای سخن ایشان در این باره است، چنین می باشد: «العل المحتج بها قطعی منقح بطریق الاعتبار لا مستنبطه بطریق المظن لتلحق بالقیاس المحرم ف الشریع: علتی که بدان استدلال شده قطعی و به طریق اعتبار تنقیح شده است نه به روش ظن و گمان تا ملحق به قیاس محرم در شریعت گردد و عمل بدان صحیح نباشد» (۶۵۸/۱۲).

اگر مستشکل محترم اعتبار تنقیح مناط را در مسئله حاضر به چالش بکشد و اعتبار آن را به عنوان اشکالی کبروی در کنار ادله لزوم حیات وارث در زمان موت مورث نپذیرد، این اشکال علی المبناء است نه مبنایی؛ چرا که در جواب می توان گفت نگارنده در فرض اعتبار مکانیزم تنقیح مناط، حکم به سرایت داده است نه اینکه رسالت پژوهش حاضر بحث و بررسی پیرامون اندازه اعتبار مکانیزم تنقیح مناط در مقابل ادله توارث باشد؛ البته به طور اجمالی ناگفته نماند تنقیحی که در اینجا به عنوان دلیل مدعای ما مطرح شده، تنقیح مناط ظنی نیست که اعتبار آن به آسانی با چالش روبرو شود تا همانند قیاس مستنبط العله با آن مخالفت گردد و مردود اعلام شود؛ بلکه الحاق حکم توارث غرق شده ها و زیر آواررفته ها به سایر موارد - همان طور که با دلایل پیش گفته ثابت شد - با مناط قطعی منقح شده است و مطابق با مبانی اصولی از اعتبار برخوردار است (همان، ۶۵۸/۱۲).

همچنین ممکن است اشکال بر صغرای استدلال باشد؛ توضیح آن که نگارنده برخلاف مشهور امامیه خصوصیتی برای ازهاق نفس ناشی از غرق و هدم قایل نیست، لذا عموم اشتباه

مرگ را موضوع حکم توارث می‌داند؛ بنابراین روشن می‌شود استظهار مستشکل مستظهر به قول مشهور فقیهان و مقابل استظهار نگارنده - که برای خود طرفدارانی از اکابر و فحول فقیهان امامیه دارد - است.

د) بعد از تنقیح ملاک و مناط حکم می‌توان از مکانیزم قیاس اولویت، وجود ملاک و مناط را در غیر موارد غرق و هدم احراز کرد؛ زیرا مطابق با یکی از شرایط معتبر پیشین، آنچه برای ثبوت توارث در دو موضوع غرق و هدم لازم بود، عدم علم و مشتبّه بودن تقدم و تأخر مرگ است و حال آن که ملاک حکم در سایر موارد از قوت بیشتری برخوردار است؛ زیرا مثلاً مرگ متوارثان در اثر گازگرفتگی بر حسب موقعیت فیزیکی و جسمی فرد یا موت افراد در میدان جنگ به سبب اصابت گلوله به نواحی حساس و غیر حساس، احتمال اشتباه و جهل به تقدم و تأخر موت بیشتر می‌شود؛ پس با تحقق شرط و وجود ملاک در موارد مشابه باید تحقق مشروط (حکم توارث) را نیز ثابت بدانیم.

بخش دوازدهم: بیان اقوال فقهای اهل سنت و مفاد ادله آنها

مسئله را با گذری در نظریه‌های مذاهب عامه دنبال می‌کنیم و قبل از بیان دیدگاه آن‌ها باید متذکر شد با مطالعه و تحقیق در منابع دست اول فقهای اهل سنت این یقین حاصل می‌شود که - برخلاف تصور برخی از محققان علوم اسلامی که اتفاق مذاهب اربعه اهل سنت را بر عدم حکم توارث افراد که موت آنان به سبب غرق و هدم یا اسباب دیگر واقع شده است، ادعا کردند (رک: مغنیه/۵۴۳) - دو دیدگاه مختلف در این باره مطرح است؛ یعنی عقیده جمهور اهل سنت غیر از حنابله این است که این افراد از یکدیگر ارث نمی‌برند، هر چند سبب مرگ آنان غرق و هدم یا اسباب دیگری مانند آتش‌سوزی، جنگ و غیره باشد. اما حنابله معتقدند: هرگاه جماعتی که سبب توارث میان آن‌هاست، در اثر حوادثی مانند غرق شدن و زیر آوار ماندن و غیر آن، مانند بیماری طاعون بمیرند و تقدم و تأخر زمانی مرگ هر یک مجهول باشد از یکدیگر ارث می‌برند (رک: ابن قدامه، ۱۸۶/۷؛ ابوالبرکات، ۱۵۶/۷؛ بهوتی، ۵۷۰/۴).

عمده دلیلی که در متون فقهی حنابله به آن‌ها استناد شده است، موردهای زیر است:

اول و تنها دلیل نقلی آن‌ها روایتی است از آیاس بن عبدالله از پیامبر اکرم (ص) که گفته است: «أن النبی (ص) نهی عن بیع الماء و سئل عن قوم انهدم بیت فقال یرث الموتی من الموتی» (رک: ابن قدامه، ۱۸۶/۷) و همچنین صاحب کشاف القناع در ذیل «باب میراث غرقى و...» [روایتی با همین مضمون، البته با عبارتی متفاوت از آیاس بن عبدالله از پیامبر اکرم (ص) نقل می‌کند (۵۷۰/۴)].

دلالت روایت بالا از این جهت قابل دقت و نظر است که مدلول آن تنها صراحت بر مشروعیت توارث میان زیر آوار رفته‌ها دارد؛ اما دلالت آن در سایر موردهای مشابه قاصر بوده و نمی‌تواند به عنوان یک دلیل نقلی برای تعمیم حکم توارث در غیر افراد مصرحه در روایت مورد تمسک قرار گیرد، مگر این‌که از باب قیاس که مکانیزمی مشروع نزد آن‌هاست بخواهند حکم سایر موارد را از آن به‌دست آورند.

حنابله علاوه بر روایت فوق در تأیید دیدگاه خویش، مسئله را از جهت اصل عملی استصحاب دنبال کرده و با اعتبار بخشیدن به اصل استصحاب آن را بدین صورت تقریر کردند: استصحاب حیات هر کدام از متوارثان ایجاب می‌کند که در زمان فوت دیگری زنده فرض شود؛ زیرا سبب استحقاق (بقاء حیات وارث) هر یک از افراد نسبت به میراث طرفی که با او غرق یا مهدوم علیه شده تا زمان شک در تقدم و تأخر حیات، امری یقینی و معلوم است و سبب حرمان (موت هر یک قبل از دیگری) در این‌جا امری مشکوک است و مطابق با اصل «الیقین لایزال بالشک» که بسیار از آن در ابواب مختلف فقه مورد تمسک قرار می‌گیرد لازم است به یقین سابق عمل کنیم تا زمانی که یقین لاحق جایگزین آن شود؛ بر این اساس با استصحاب حیات هر یک قبل از دیگری حکم توارث ثابت است، مگر تا هنگامی که تقدم و تأخر مرگ هر یک از متوارثان یقیناً معلوم شود (سرخی، ۲۸/۳۰).

نکته‌ای که در استدلال فوق قابل مذاقه است این‌که در مسئله حاضر اصل عملی یادشده نمی‌تواند مثبت حکم باشد؛ زیرا اگر اجرای اصل استصحاب درباره یکی از افراد این اثر را داشته باشد که او در زمان مرگ دیگری زنده بوده است، اجرای اصل فوق در مورد دیگری نیز همین نتیجه را به دنبال دارد، نتیجه‌ای که با حکم و اثر اصل اول تعارض دارد، یعنی یک

فرد نمی‌تواند در زمان موت مورث هم زنده باشد و هم مرده. بنابراین اجرای اصل فوق درباره افراد متعدد با یکدیگر تعارض کرده و به حکم تساقط در تعارض ساقط می‌شود و نمی‌توان با استناد بدان حکم به توارث کرد. سایر مذاهب فقهی اهل سنت - حنفیه، مالکیه و شافعیه - همگی اتفاق نظر دارند بر این که هرگاه متوارثان با هم بمیرند، به طوری که تقدم و تأخر موت آن‌ها مشتبّه باشد از یکدیگر ارث نمی‌برند؛ بلکه تمام ماترک آن‌ها به وارثان زنده آنان داده می‌شود، حال خواه سبب مرگ در این جا غرق و هدم باشد و خواه در اثر کشته شدن در کارزار و آتش سوزی یا این که همگی در اثر بیماری طاعون مرده باشند (سرخسی، ۲۷/۳۰؛ کاشانی، ۱۶۶/۴؛ حصکفی، ۳۹۳/۷؛ شربینی، ۲۶/۳؛ نووی، ۶۸/۱۶؛ ابن رشد، ۲۸۸/۲) این گروه در تأیید نظر خود علاوه بر استناد به قضاوت زید در زمان خلافت ابوبکر درباره تقسیم میراث کشته شده های جنگ یمانه میان وراث زنده آنان و سیره رایج در خلافت عمر در این مسئله، این گونه استدلال می‌کنند:

اولاً: از شرائط ارث بردن این است که حیات وارث در زمان مرگ مورث ثابت و یقینی باشد به طوری که معلوم باشد وارث بعد از مورث زنده بوده است، در حالی که در هیچ یک از موارد یاد شده یقین و علم به حیات وارث بعد از مرگ مورث حاصل نیست؛ لذا بنا بر دلیل لزوم شرط زنده بودن وارث در زمان مرگ مورث و عدم تحقق این شرط، مقتضای عدم حکم توارث از یکدیگر است (الفقه الاسلامی، ۷۹۰۴/۱۰)

ثانیاً: معلوم بودن تقدم و تأخر زمانی مرگ هر یک از متوارثان برای حکم به له و علیه دیگری لازم و ضروری است؛ اما در مسئله مورد بحث وضعیت هر دو جانب مقضی له و مقضی علیه مجهول است. بنابراین، اگر در این جا موت هر دو فرض شود، فرض موت هر یک قبل از دیگری عملی است که ابتداء مستند به دلیل و اماره نیست و با تمسک به اصولی که صرفاً حکم ظاهری مسئله را به دست می‌دهند نمی‌توان سبب استحقاق - بقاء حیات وارث - را کشف کرد (سرخسی، ۲۸/۳۰) و دوم به همان اندازه که احتمال دارد موت شخص الف مثلاً قبل از شخص ب مقدم فرض شود، به همین اندازه این احتمال برای شخص ب نیز قابل فرض است؛ پس دو فرض بعد از تعارض، تساقط می‌کنند و حیات هیچ یک از متوارثان

قبل از دیگری احراز نخواهد شد. در نتیجه با فقد این عنصر ضروری باب ارث - حیات وارث بعد از مرگ مورث - نمی توان قائل به توارث شد.

نتیجه گیری

از مجموع مباحث گذشته و مقایسه میان ادله طرف ها در مقام جمع بندی و نتیجه گیری به نظر می رسد که با استناد به ادله، باید قایل به عدم خصوصیت فوت ناشی از غرق یا هدم بود؛ زیرا مناط حکم، اشتباه و جهل در تقدم و تأخر موت است.

حکمت توارث در دو عنوان غرق و هدم، بر طرف ساختن اثر جهل به تاریخ فوت و احراز تقدم و تأخر آن در میان وارثان است تا از این طریق با انتفاء شرط اساسی و قاعده کلی باب ارث - حیات وارث بعد از فوت مورث - حکمت توارث منطقی و معقول تر به نظر آید؛ لذا حکمتی که توارث در غرق و هدم ایجاب می کند (رفع جهل از تاریخ فوت و اجرای قاعده توارث) در سایر موارد مشابه، مانند تحقق مرگ با اسبابی چون جنگ، آتش سوزی، سقوط هواپیما در آب، زلزله، تصادف وسایل نقلیه، ریزش تونل و غیره نیز وجود دارد و به صورت قاعده باید در اسباب شایع امروزی که دفعه سبب مرگ متوارثان می شوند، رعایت گردد. با تمسک به تبادر و عدم صحت سلب، مصادیق منحصر به موارد مذکور در روایات نیست؛ اما در عین حال نسبت به شمول عناوین غرق و هدم نسبت به برخی مصادیق تردید وجود دارد. در پایان پیشنهاد می شود، قانونگذار به عنوان متولی امر به ماده ۸۷۳ ق.م. نگاهی اصلاحی داشته باشد و با تفسیر موسع در حکم توارث غرق شده ها و زیر آواررفته ها صدر و ذیل ماده را یکسان در نظر بگیرد و حکم توارث را در موارد مشابه تسری دهد.

منابع و مآخذ

- ۱- ابن اثیر، محمد بن محمد، النهای ف غریب الحدیث، تحقیق: طاهر احمد زاوی و محمود محمد طناسخی، الطبعة الرابعة، اسماعیلان، قم، ۱۳۶۴ق.
- ۲- ابن إدريس، محمد بن احمد، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، الطبعة الثانية، مؤسسه النشر الاسلامی، قم ۱۴۱۱ ق
- ۳- ابن سکیت الالهوازی، ترتیب اصلاح المنطق، تحقیق: محمد حسن بکایی، الطبعة الاولى، مجمع البحوث الاسلامیه، مشهد ۱۴۱۲ ق.
- ۴- ابن علامه، حسن بن یوسف بن مطهر، ایضاح الفوائد فی شرح اشکالات القواعد، تحقیق، تعلیق: سید حسین موسوی کرمانی، شیخ علی پناه اشتہاردی، شیخ عبد الرحیم بروجردی، الطبعة الاولى، مطبعة العلمیه، قم، ۱۳۷۸ق
- ۵- ابن طی فقہانی، زین الدین علی، الدر المنضود ف معرف صیغ النیات و الایقات و العقود، تحقیق: محمد برکت، مکتبه مدرسه امام عصر (عج)، شیراز، ۱۴۱۸ ق.
- ۶- ابن فہد حلّی، أحمد بن محمد، المہذب البارع فی شرح المختصر النافع، تحقیق: شیخ مجتبی العراقی، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۱ ق.
- ۷- ابن قدامہ، عبد اللہ بن احمد، المغنی، الطبعة الاولى، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۴ ق.
- ۸- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، نشر ادب حوزہ، قم، ۱۴۰۵ ق.
- ۹- بہوتی، کشاف القناع، تحقیق: محمد حسن اسماعیل شافعی، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۸ ق
- ۱۰- حلبی، أبی الصلاح، الکافی فی الفقہ، تحقیق: رضا استادی، مکتبه الإمام أمير المؤمنين علی (ع)، اصفهان، ۱۴۰۳ق.

- ۱۱- خمینی، روح الله، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، ، الطبعة الثانية، مطبعة الآداب، نجف، ۱۳۹۰ ق
- ۱۲- خویی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواه، الطبعة الثانية، دار الزهراء، بيروت، ۱۴۰۳ق.
- ۱۳- ديلمی، حمزه بن عبد العزيز، ، تحقيق: سيد محسن حسيني أميني، المعاونه الثقافيه للمجمع العالمی لأهل البيت عليهم السلام، قم، ۱۴۱۴ ق.
- ۱۴- زبیدی، سيد محمد مرتضى، تاج العروس من جواهر القاموس، مكتبة الحياه، بيروت، إبي تا.
- ۱۵- زحيلي، وهبه، فقه الاسلامی و ادلته، دار الفكر، بيروت، ۱۴۲۲ق
- ۱۶- شربيني، محمد بن احمد، مغنی المحتاج، دار إحياء التراث العربی، بيروت، ۱۳۷۷ ق.
- ۱۷- شهيد ثاني، زين الدين بن علي، ، تحقيق: سيد محمد كلانتر،
- ۱۸- الطبعة الاولى، المطبعة الأمير، قم، ۱۴۱۰ق.
- ۱۹- شهیدی، مهدی، ارث، چاپ پنجم، انتشارات مجد، تهران، ۱۳۸۱.
- ۲۰- طباطبائی، سيد علی بن محمد علی، رياض المسائل في بيان احكام الشرع بالدلائل، الطبعة الاولى، موسسه النشر الاسلامی التابعه لجامعه المدرسين، قم، ۱۴۱۹ ق.
- ۲۱- طريحي، فخرالدين بن محمد، مجمع البحرين، تحقيق: سيد احمد حسيني، الطبعة الثانية، نشر الثقافه الاسلاميه، طهران، ۱۴۰۸ ق.
- ۲۲- طوسی، محمد بن حسن، المبسوط في فقه الاماميه، تحقيق: محمد باقر بهبودی، مكتبة المرتضويه، بی جا، ۱۳۵۱.
- ۲۳- فاضل هندی، محمد بن حسن بن محمد اصفهانی، كشف اللثام، مكتبة مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۵ق.

- ۲۴- فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، تحقیق: مهدی مخزومی و ابراهیم سامرای، الطبعة الثانية، دار الهجرة، بی جا، ۱۴۰۹ ق
- ۲۵- کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی (شفعه، وصیت، ارث)، چاپ ششم، نشر میزان، تهران، ۱۳۸۵
- ۲۶- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تحقیق: علی اکبر غفاری، الطبعة الثالثة، دار الكتاب الاسلاميه، طهران، ۱۳۶۷ ق.
- ۲۷- محقق حلی، جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، تحقیق: سید صادق شیرازی، الطبعة الثانية، انتشارات الاستقلال، طهران، ۱۴۰۹ ق.
- ۲۸- محقق سبزواری، محمد باقر، کفایه الأحکام، تحقیق: شیخ مرتضی واعظی أراکی، الطبعة الاولى، موسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۲۳ ق.
- ۲۹- مظفر، محمد رضا، اصول الفقه، الطبعة العشر، اسماعیلیان، قم، ۱۴۲۵ ق
- ۳۰- معین، محمد، فرهنگ فارسی، چاپ نهم، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۵.
- ۳۱- مفید، محمد بن محمد بن نعمان، المقنعه، جامعه المدرسین، قم، ۱۴۱۰ ق.
- ۳۲- مقدس اردبیلی، احمد، مجمع الفائد و البرهان ف شرح إرشاد الأذهان، تحقیق: مجتبی عراقی، شیخ علی پناه اشتهااردی، حسین یزدی، الطبعة الاولى، جامعه المدرسین، قم، ۱۴۰۴ ق.
- ۳۳- نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، تحقیق: شیخ عباس قوچانی، الطبعة السادسة، دار الکتب الاسلاميه، طهران، ۱۳۹۸ ق.
- ۳۴- نراقی، احمد، مستند الشیع ف احکام الشریع، الطبعة الاولى، مطبعة ستاره، قم، ۱۴۱۹ ق. نووی، محیی الدین، المجموع، دارالفکر، بی جا، بی تا